

بخش دهم از تفلیس تا باکو

سفر از تفلیس تا باکو به راحتی سفر از باتوم تا تفلیس نبود و هر چهار تن اعضاء هیئت اعزامی در یک کویه کوچک با دوتختواب در بالا سفر می‌کردیم. صندلی‌های کویه هنگام خواب تختخواب می‌شدند. به این ترتیب کویه چهار تختخواب داشت. از آنجائی‌که اسباب ما هم در همین کویه بود می‌توان پی‌برد که جای زیادی وجود نداشت. با توجه به شرایط راحتی که در مسیرهای قبلی داشتیم اینک این شرایط سخت، باعث شد روابط اعضاء هیئت و رئیس آن که سابقاً هم بسیار خوب بود بهتر شود. در آن اطاقک کوچک و متحرک که لامپای نفتی کم‌سوئی برای رفع تاریکی از سقف آویزان بود مدتی در مورد سرنوشت ناآشنای خود که قطار ما را به سوی آن می‌برد صحبت کردیم. پس از آماده کردن رختخواب‌های خود، پرده ابریشمی چراغ را کشیدیم تا نور آن ضعیف‌تر شود. آنگاه به استراحت پرداختیم. من به زودی به خواب رفتم. خواب من چنان سنگین بود که حتی هنگام عبور قطار از روی پل فلزی و طویل رود کورا هم بیدار نشدم و موفق نشدم ایستگاه زیبای جلی‌ساومتوپل^۱ را ببینم. البته حتی اگر آدم بیدار هم باشد از خود شهر چیزی نمی‌بیند زیرا شهر در فاصله دوری در جنوب ایستگاه واقع شده است. به این دلیل همیشه در شبکه‌های زیادی در ایستگاه آماده حمل مسافری به جلی‌ساومتوپل می‌باشند.

پس از بیدار شدن تختخواب‌ها را به حالت صندلی در آورده و از پنجره راهرو باریک و طولانی قطار به دیدن مناظر زیبای اطراف مشغول شدیم. منظره‌های این سفر با مناظر سفر بین دریای سیاه و تفلیس تفاوت داشت. دشت صاف و وسیعی با پوشش گیاهی اندک بود و گاهی گل‌های صحرائی و به ندرت بوته‌هایی به چشم می‌خورد. تعداد روستاها با باغ‌های اطراف و گله‌های در حال چرا بی‌اندازه کم بود. گاهی گروهی چادر سیاه در کوهپایه‌ها مشاهده می‌گشت. یکی از این روستاهای متحرک چادری، نسبتاً بزرگ بود و در اطراف آن اسب‌هایی در حال بودند. این خیمه‌های ایلات بود که این منطقه را برای اسکان موقت خود انتخاب کرده بودند. منظره سمت شمال، رشته کوه‌های قفقاز بود و در سمت جنوب، دشت پهناور، در دوردست تپه‌ماهور شده، از قراباغ می‌گذشت و به ایالت آذربایجان واقع در شمال غرب ایران می‌رسید. مسیر رود کورا که در سواحل آن گیاهان

۱. Jelisavetopol

بلندی روئیده بود، در سمت جنوب مشخص بود. هرچه به سمت شرق پیش می‌رفتیم از سرسبزی دشت‌ها کاسته شده و رنگ محیط اطراف خاکستری می‌گشت. کوه‌ها رفته رفته به مسیر نزدیکتر می‌شدند اما خیلی مرتفع نبودند. در ایستگاه بزرگ آچی‌کابول^۱ قطار ۲۰ دقیقه توقف داشت و مسافری گرسنگی خود را با غذاهای لذیذ بوفه ایستگاه برطرف کردند. پس از حرکت مجدد، قطار از میان تپه‌های شنی و گلی با بوته‌های اندک که خشک شده بودند، عبور کرد. در نزدیکی ایستگاه در سمت راست، مانداب نسبتاً بزرگی دیده شد که خاک‌های وحشی و پرندگان در آن زندگی می‌کردند. به زودی از این تپه عبور کرده و به دشت مسطحی که در جنوب به کوه‌هائی ختم می‌شد رسیدیم. احساس می‌شد به دریای کاسپین نزدیک می‌شدیم. نسیم دریائی هوا را زنده کرده و از گرمای آن که از تفلیس آغاز شده بود، اندکی می‌کاست.

پیش از ایستگاه آلیات^۲ دریا در افق به شکل ریسمان باریکی مشاهده گشت. محیط اطراف کویری شده، خاکستری رنگ و مرده به نظر می‌رسید. ارتفاع کوه‌ها ناچیز و آثار مخرب باد و باران و آب‌های بهاری و پائیزی در صخره‌ها نمایان بود. حتی در محیط گلی اطراف، بستر جویبارهای آب باران با سواحل عمودی مشخص بود اما قطره‌ای آب در آنها وجود نداشت. فقط بوته‌هائی که قدرت زندگی در این محیط کویری با خاک نامرغوب را دارند به روی بلندی‌های کوتاهی روئیده بودند. این بلندی‌ها احتمالاً بدین ترتیب ایجاد می‌شوند که ریشه بوته‌ها، با جذب رطوبت، شن مجاور خود را تبدیل به گل می‌کند. باد، شن‌های بین بوته‌ها را با خود آورده و این بلندی‌ها در اطراف بوته‌ها ایجاد می‌گردند. در مسافت طولانی هیچ پوشش گیاهی دیده نمی‌شد. گل زمین ترک برداشته و به چند ضلعی‌های کوچک و نامنظمی تقسیم شده بود. این چند ضلعی‌ها با ترک‌هائی از هم جدا بودند. در دو طرف مسیر نرده‌های چوبی برای جلوگیری از برف و حرکت شن‌های روان کشیده بودند. همه از اینکه رفته‌رفته به دریای مازندران نزدیک می‌شدیم خوشحال بودیم. حالا ریسمان آبی دریا در افق پهن‌تر شده و لطافت هوا افزایش یافته بود. بالاخره کف سفید امواج که خود را با حرکات یکنواخت و منظم به ساحل می‌کوفتند، دیده شد. پس از چندی صدای برخورد آن به ساحل هم به گوش رسید. بادبان سفید یک قایق ماهیگیری در بین چند جزیره در دور دست مشاهده گشت. در بالای امواج چند مرغ دریائی به دنبال طعمه بودند.

دیدنی‌های سمت چپ مسیر، کاملاً یکنواخت بود. کویر همه جا را فرا گرفته بود و هیچ گیاهی دیده نمی‌شد. فقط آبگیرهائی که با تبخیر آب، کریستال‌های نمک در ته آنها شکل گرفته بود، در یکنواختی آن تغییری ایجاد می‌کرد. در ته بعضی از آنها مقداری آب باقی بود. در چند مورد کاروانی دیده شد که شترها با تمأینه خاص عزاداری در حرکت بودند. یکی از آنها در محلی اطراق کرده و شترها از بوته‌های اطراف می‌خوردند. گاهی هم اربه تک اسبه تاتاری با دو چرخ بزرگ از جاده کنار خط آهن حرکت می‌کرد. مسیر از بین دو ردیف تپه کوتاه گذشت. وجود تپه‌ها باعث شد مسیر با پیچ مشخصی به سمت

۱. Adschi Kabul. ۲. Aljatt

شمال منحرف گردد. پس از ایستگاه بالاچری^۱ اولین دکل‌های معادن نفت باکو در بالاخانی به چشم خورد. دکل‌ها مانند جنگلی از درختان تنومند ولی بی‌شاخ و برگ به نظر می‌رسیدند. تغییر جهت دیگری مسیر را به سمت جنوب باز گرداند. منطقه به سمت دریا شیب داشت. پس از عبور از بین تپه‌های دیگری، شهر باکو با محله‌های جداگانه روس‌ها و تاتارها، کارخانه‌ها و انبارها نمایان گشت. شهر سیاه، انبار نفت باکو، با بدنه‌های سیاه و دودی، شبیه صدها دودکش بخاری در سمت چپ واقع شده بود. کمی دورتر خلیج باکین^۲ که در جنوب به جزیره نارگین^۳ ختم می‌شود، دیده شد. در کنار آن، کشتی‌ها و نفتکش‌های بسیاری لنگر انداخته و منتظر بارگیری بودند. گورستان شهر در تپه‌های سمت راست قرار داشت. اندکی دورتر در شبه جزیره بایلوف^۴، پایگاه دریائی و شرکت کشتی‌سازی روسی مشاهده گشت.

به زودی وارد ایستگاه شدیم. دریائی از ریل و قطارهای نفتکش که نفت را به باتوم می‌رسانند ابهت خاصی به ایستگاه می‌داد. ساختمان ایستگاه شبیه قصری زیبا، سرآمد تمام ساختمان‌های باکو بود. در ایستگاه، مهندس انهيلم^۵ فنلندی به سفارش آقای مهندس کروسل^۶، یکی از رؤسای شرکت نفت نوبل، به پیشواز ما آمده بود. به کمک این آقایان انتقال ما و اسباب‌ها با دو درشکه بزرگ به هتل اروپا به راحتی انجام شد. پس از مستقر شدن در محل جدید، به اتفاق هم‌میهنان خود مشغول صرف شام شدیم.

۱. Balacheri. ۲. Bakin. ۳. Nargin. ۴. Bailoff. ۵. Enehjelm. ۶. Crusell